

پژوهشنامه‌ی ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال دوازدهم، شماره‌ی بیست و سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳ (صص: ۲۰۸-۱۹۱)

بررسی تطبیقی مدایح سعدی و ویلیام شکسپیر

طیبه میرزایی**

دکتر اسماعیل شفق*

چکیده

سعدی و شکسپیر هر دو چهره‌هایی نام‌آشنا و جهانی هستند. از این روی پرداختن به بررسی تطبیقی اشعار آن‌ها دارای کمال اهمیت است. اگرچه این دو شاعر مربوط به دو منطقه‌ی جغرافیایی و دو حوزه‌ی فرهنگی و زمانی جداگانه هستند، ولی شکسپیر در انگلستان و اروپا همان شهرت و محبوبیتی را داراست که سعدی در ایران دارد. مدایح این دو شاعر حاکی از مسایلی است که بررسی آن‌ها را جهت شناخت هر چه بیشتر افکار و ایده‌آل‌های آنان، ضروری می‌نماید. عناصر اجتماعی حاکم بر روزگار آن‌ها دارای شناسه‌هایی است که در مدایح انعکاس یافته است. تطبیق مدایح آن‌ها به عنوان تصویری از آرمان‌های جامعه قابل توجه است. روابط این دو شاعر با ممدوحان خود و جایگاه آن‌ها در مجامع ادبی و هنری به روش مقایسه‌ای بررسی شده است. امید است که این رویکرد از طرف محققان به دیگر جنبه‌های هنری آنان نیز تسری یابد تا بهتر شناخته شوند.

واژگان کلیدی: سعدی، شکسپیر، مدیحه سرایی، ممدوح، پند و اندرز، پاداش.

مقدمه

هم سعدی و هم شکسپیر در خلال اشعار خود مدایحی آورده اند که برای شناخت بهتر

* Email: e.shafagh@basu.ac.ir

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بو علی سینا

** Email: t.mirzaei90@basu.ac.ir

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی بوعلی سینا

این دو شخصیت ممتاز ادبی، بررسی آن‌ها ضروری می‌نماید. زیرا آرمان‌ها و اهداف شاعرانه بیشتر در مدایح آن‌هاست که بروز و ظهور یافته است. در ابتدا ذکر اجمالی از سیر مدیحه‌سرایی جهت ورود به مسأله اصلی لازم به نظر می‌رسد.

در ابتدای دوره اول مدیحه‌سرایی (مقارن با حکومت صفاریان و سامانیان) ستایش‌ها طبیعی و منطبق با واقعیت بود. «شاعران در مدح اندازه‌نگه می‌داشتند، اگر مبالغه می‌کردند، گزافه نمی‌گفتند» (شهیدی، ۱۳۷۰: ۱۱۰) اما کم‌کم با روی کار آمدن غزنویان شاعران در مدح از حد اعتدال عدول کردند، تا جایی که در عهد سلجوقی، اغراق و مبالغه آن قدر بالا گرفت که برخی آن مدایح را «چیزی جز کفر» نمی‌دانند (رزمجو، ۱۳۶۶: ۲۷). در دوره دوم با حمله مغول و آشفتگی اوضاع، بازار مدیحه‌سرایی راکد گشت و در پی آن مدایح نیز تعدیل شدند و حتی با اندرز به ممدوحان همراه شدند (وزین‌پور، ۱۳۷۴: ۴۴۸). گفته شده است که شعر مدیحه اولین نقطه تاریخ ادب فارسی است و آن را مردود دانسته و نپذیرفته‌اند (رزمجو، ۱۳۶۶: ۲۷). اما اشعار مدیحه‌مدینه فاضله موجود در ذهن جامعه، ارزش‌های اجتماعی حاکم بر اعماق ضمیر جامعه، و آرزوهای مردمی و جریان‌های اجتماعی اعماق تاریخ را هم نشان می‌دهد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۱۰۳). از این روی مطالعه و بررسی مدایح حائز اهمیت بسیار است. در اروپا مدح و ستایش در آغاز تنها به شکل شفاهی ایراد می‌شد که ریشه آن به یونان باستان برمی‌گردد. در دوره هنری هشتم به پیروی از ایتالیایی‌ها و فرانسوی‌ها از قالب غزل/ ترانه برای مدح استفاده می‌کردند که بر آثار دوره الیزابت تأثیر گذار بود (Cuddon, 1998: 165). آن گونه که پیداست، الیزابت (ملکه معاصر شکسپیر) که خود ملکه‌ی خسیسی بود (موروا، ۱۳۶۸: ۲۴۵) شاعر مخصوص درباری (مداح ملکه) نداشت. به طور کلی در عصر او شعر خوانندگان زیادی نداشته است (همان: ۲۷۴).

پیشینه‌ی تحقیق

درباره مدیحه‌سرایی وماهیت آن مقالات و کتاب‌هایی به رشته تحریر درآمده و در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته است، نظیر «تطور مدیحه‌سرایدر ادبیات

فارسی تا قرن ششم» سید جعفر شهیدی، نامه‌ی مینوی مجموعه‌ی سی و هشت گفتار (۱۳۵۰) و «مدح، داغ‌ننگ بر سیمای ادب فارسی» نادر وزین پور (۱۳۷۴) و «زمینه اجتماعی شعر فارسی» محمد رضا شفیعی کدکنی (۱۳۸۶) و «شعر کهن در ترازوی نقد اخلاقی» حسین رزمجو (۱۳۶۶). با وجود این، درون مایه‌ی مدایح این دو شاعر نامدار شرق و غرب، تا کنون بررسی نشده است.

سؤالات تحقیق: انگیزه‌های سعدی و شکسپیر در مدیحه سرایی چه بوده است؟ چه ویژگی‌های شاخصی در ممدوح وجود داشته است که شاعر را به ستایش آن‌ها واداشته است؟ بُن مایه‌های مدایح آن‌ها از چه مسایلی حکایت می‌کند؟ غایت شناسی مدایح آن‌ها چه گونه قابل ارزیابی است؟ شخصیت این دو شاعر نام‌آور چه گونه در مدایح آن‌ها متجلی شده است؟

انگیزه‌های مدایح سعدی

سعدی پس از بازگشت به شیراز، در باغ شخصی خویش سکنی گزید. با این وصف، دیگر نیازی به مداحی برای گذران زندگی خویش نداشت. (صفا، ۱۳۵۱: ۵۹۷). با توجه به اسناد نو یافته، مشخص شده که سعدی از کمال رفاه و آسایش و تجمل هم‌ردیف با رجال و شاهزادگان برخوردار بوده است (کاشی، نسخه خطی).

مراد از این سخنم دانی ای حکیم چه بود؟ سلامی، ار نکند حمل بر تقاضایی
 مراسم با همه عیب این هنر بحمدالله که سر فرو نکند همتم به هر جایگی
 (سعدی، ۱۳۶۶: ۹۴۵)

او کتاب بوستان و گلستان را به بوبکر بن سعد تقدیم کرد. زیرا «ابوبکر زنگی با پرداخت مقادیر زیادی زر ناب، جلوی یورش مغولان را گرفته بود» (زند، ۱۳۵۱: ۱۵۴). ابوبکر سعد زنگی از شاهان رعیت‌نواز به‌شمار می‌آمده (اقبال آشتیانی، بی‌تا: ۵۹۹). این‌که سعدی کمر به مداحی نبسته، بلکه بوبکر سعد را لایق و شایسته‌ی مدح و ستایش دیده است، سخنی است که از اعترافات خود او نیز بر می‌آید:

سزد گر به دورش بنامز چنان که سید به دوران نوشیروان

(سعدی، ۱۳۸۱: ۳۸)

پند و اندرز مشفقانه و گهگاه تند سعدی گواه محکمی است بر این که او به درگاه آنان سر نیاز فرود نمی آورده است. «هیچ کس چون سعدی چنین بی پروا و رویاروی پادشاهان سخن نگفته است» (شهیدی، ۱۳۷۰: ۱۱۴).

انگیزه‌های مدایح شکسپیر

شکسپیر به خاطر نداری و سرزنش‌های همسرش بود که از استراتفورد راهی لندن شد (استوارت، ۱۳۸۹: ۲۵). وی از فضل و دانش چندانی هم برخوردار نبود. به عنوان مثال، ممدوح اولی‌زابت اول بیش از خود شکسپیر با زبان‌های دیگر آشنایی داشت و به لاتین و فرانسه و اسپانیولی و ایتالیایی تکلم می‌کرد (Encyclopaedia, 1975: vol6, 728). یکی از ممدوحان او ویلیام هربرت سوتامپتون بود (O'farrell, 2011: 92). شکسپیر مدتی را در کاخ او زندگی می‌کرد (یوسفی، ۱۳۴۱: ۵۰). با توجه به محتوای برخی غزل‌های شکسپیر (غزل ۳، ۲۲، ۷۳) پیداست که شکسپیر از مادر او هم صله دریافت می‌کرده است، تا به جای مادر ممدوح که جرأت اندرز دادن به فرزند را نداشته، با فرزندش سخن بگوید و نصیحتش کند (ابجدیان، ۱۳۷۶: ۱۸۹). کل غزلیات او ۱۵۴ غزل/ ترانه است که ۱۲۶ غزل آن در مدح ویلیام هربرت سروده شده است (همان: ۱۸۶). طبق آنچه از اسناد ممدوح او برجای مانده است، شکسپیر فقط در یک فقره از پرداخت، هزارپوند صله دریافت کرده است (هریسون، ۱۳۶۷: ۵۴). خود او به صراحت می‌گوید:

*Upon thy side against myself I'll fight, / And prove thee virtuous,
though thou art forsworn.*

*With mine own weakness being best acquainted / Upon thy part I
can set down a story*

*Of faults concealed, wherein I am attained; / That thou in losing
me shalt win much glory:*

*And I by this will be a gainer too; / For bending all my loving
thoughts on thee,*

*The injuries that to myself I do, / Doing thee vantage, double-
vantage me.*

Such is my love, to thee I so belong, / That for thy right, myself
will bear all wrong.

(Shakespeare, 2004: 727)

برای سود تو بر جنگ با خود می‌شتابم
بدین ضعفی که در خود دارم و آگه بر آنم
و در هر قصه‌ای خود را مقصّر می‌شمارم
و من بازنده‌ء این ره نباشم، بس برم سود
ز آسیبی کزین ره می‌رسد بر من، غمی نیست
چنین است عشق منو این گونه جانم در یلدر توست
که گرچه بی‌وفایی، من ترا برتر شمارم
به سودت قصه‌ها از هر گنه سازم به کارم
که با نابودی ام قدر ترا برتر بدارم
چرا که فکر خود را دائماً سویت گمارم
که بس برتر بود سودم از آنچه بر تو دارم
خطاها را به خود گیرم که نیکی بر تو آرم
(شکسپیر، ۱۳۸۰: ۱۳۴)

بن‌مایه‌های مدایح سعدی

۱- پند

آن‌چه بیش از هر مطلب دیگری در مدایح سعدی به طرز چشم‌گیری خود را نشان
می‌دهد، پند و اندرز است. جز فضای غزل که اقتضای خود را دارد، سعدی هر
فضای دیگری را برای اندرز و نصیحت مغتنم شمرده است:

یکی پند پیرانه بشنو ز سعدی
مؤید نمی‌ماند این مُلک دنیا
چنان صرف کن دولت و زندگانی
که بخت جوان باد و جاهت مجدّد
نشاید بر او تکیه بر هیچ مَسند
که نامت به نیکی بماند مَخْلَد

(سعدی، ۱۳۶۶: ۸۹۸)

فراموش نکنیم که زمانی مسعودی شاعر تنها به خاطر یک بیت نصیحت آمیز به
دستور مسعود غزنوی به هندوستان تبعید شد. آن‌جا که گفت:

مخالفان تو موران بُدند و مَـار شدند
بر آرزو ز مـورانِ مـار گشته دمار

(بیهقی، ۱۳۲۴: ۵۹۴)

اما ممدوحان سعدی آن مایه از نعمت سعه‌ی صدر و تسامح بر خوردار بوده‌اند که سعدی
بتواند بدون تشویش خاطر بگوید:

هرکه بر خود نشناسد کرم بار خدای دولتش دیر نماند که کفورست و گنود
(سعدی، ۱۳۶۶: ۱۹۸)

۲-دعا

بیشتر مدایح سعدی با دعا برای ممدوح به پایان می‌رسد. «دعا پدیده‌ای است که منجر به پدید آمدن نورانیت باطنی و پاکی درون می‌شود. به طوری که نفس را آماده دریافت فیوضات الهی و کسب توجهات و عنایات ربّانی می‌کند» (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۲۸۲). رشید و طواط نخستین کسی است که در باره درج دعا در پایان قصاید در ذیل (حُسن المَقَطع) سخن گفته است: «اگر [دعا] خوش بود، لذت آن بماند و بیت‌های سابق هرچند ناخوش بوده باشد، نسیاً مَنسیاً شود (وطواط، ۱۳۶۲: ۳۲)». «دعای تأیید دعایی است که در مقاطع اشعار آید و در اصطلاح آن است که در دعا شرطی رعایت کنند که تا فلان چنان باشد، تو چنین باشی.» (واعظ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ۸۱). این که سعدی مکرراً به دعاگویی خاندان اتابکان فارس پرداخته است، نکته‌ای است که مستندات تاریخی نیز آن را تأیید و از آنان به نیکی یاد می‌کند. (خواند میر، ۱۳۵۳: ج ۲، ۵۶۳، نیز، قیس رازی، ۱۳۶۰: ۱۳-۱۴).

بقای ملک باد این خاندان را که تا باشد خلل در دین نباشد
(سعدی، ۱۳۶۶: ۱۹۸)

جهان نماند و اقبال روزگار تو باد که نام نیک تو باقیست تا جهان ماند
(همان: ۹۰۲)

۳-حراست از دین

از ویژگی‌های پسندیده‌ی حاکمان نزد سعدی، حراست آنان از دین است. ابوبکر بن سعد زنگی حاکم فارس، که مورد علاقه سعدی بود، گرایش فراوانی به تعمیم و توسعه‌ی علوم و معارف دینی داشت. (زرکوب شیرازی، ۱۳۵۰: ۸۲). شمس قیس رازی که در همان ایام در شیراز به سر می‌برد، در خصوص عقاید ابوبکر بن سعد نوشته است که او از منکرات دست باز داشته و به دنبال رضای الهی بوده

است. (قیس رازی، ۱۳۶۰: ۱۴). از برخی اشارات که در کتب تاریخی آمده، چنین بر می آید که ابو بکر سعد بن زنگی در روزگار خود به عنوان «أولو الأمر» شناخته می شده است (وصاف الحضرة، ۱۳۷۲: ۹۶):

مُعِيثُ زَمَانٍ، نَاصِرُ أَهْلِ إِيمَانٍ كَزَيْبِنِ أَحَدٍ، يَأُورِ دِيْنَ أَحْمَدٍ
(سعدی، ۱۳۶۶: ۸۹۷)

۴- زیبایی

از ویژگی‌هایی که در مدایح سعدی ستایش شده است، زیبایی ممدوح است. سعدی گاهی این زیبایی را به شکل کلی و گاه با جزئیات توصیف کرده است. نباید از نظر دور داشت که با توجه به این که از خاندان اتابکان فارس، ملکه آبش خاتون را «به جای مادرش ترکان خاتون پادشاهی فارس دادند» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۵۰۷)، و او ۲۲ سال حکومت کرده بود. بعید نیست که توصیف زیبایی ممدوح با تعبیری زنانه همچون: پری، پری زاده، لب شیرین، اشاره ای به همین آبش خاتون بوده باشد (۴):

پری که در همه عالم به حُسن موصوفست ز شرم چون تو پرزاده می رود پنهان
(سعدی، ۱۳۶۶: ۹۳۳)

دو رسته لؤلؤ منظوم در دهان داری عبارت لب شیرین چو لؤلؤ مثنور
(همان: ۹۱۴)

۵- سخاوت‌مندی

از جمله صفات نیک ممدوحان سعدی، سخاوت‌مندی آنهاست. البته در هیچ موردی این سخاوت‌مندی تنها مقید به پرداخت صله ی شاعر نشده است، بلکه همه مردم از آن سخاوت‌مندی بهرمنند بوده اند:

نوشین روان و حاتم طایی که بوده اند هرگز نبوده اند به عدل و سخای تو
(سعدی، ۱۳۶۶: ۹۳۹)

من این غلط نپسندم زرای روشن خویش که طبع و دست تو گویم به بحر و کان ماند
(همان: ۹۰۲)

۶- عدل

عدالت پر بسامد ترین صفتی است که سعدی حکام را بدان سفارش کرده است. البته، سعدی با تکیه بر اصل خیر و شرّ، فقط روایتگر عدالت است و فیلسوف نیست تا در باب عدالت توغّل کرده باشد. او همچون ناصحی مشفق تلاش کرده تا جامعه‌ی اخلاق محور به وجود آورد. اخلاق گرایی و سیاست اندیشی سعدی آن گونه که در اخلاق ناصری خواجه نصیردیده می شود، توأم با تأملی عقلانی نیست. وجه ممیزه‌ی او در این زمینه با امثال انوری و عنصری در این است که، آنان در مسیر سیاسی کردن اخلاق می پیموندند و سعدی در اخلاقی کردن سیاست:

صاحبِ عالمِ عادل، حَسَنَ الخُلُقِ حسین آنکه در عرصه گیتیست نظیرش مفقود
(همان: ۹۰۴)

به جوان مردی و درویش‌نوازی معروف به توانگر دلی و نیک نهادی مشهور
(همان)

بُن‌مایه‌های مدایح شکسپیر

۱- تشویق به بقای نسل

تنها اندرزی که شکسپیر به ممدوح می‌دهد، تشویق به بقای نسل است. کسی که شکسپیر وی را به بیجه دار شده تشویق می‌کند، لُرد ساوتمپتون است، که جوانی بی‌باک و بوالهوس و مخالف ازدواج بود. اما مادرش آرزو داشت که وی با انتخاب همسر، سر و سامانی بیابد و به املاک موروثی رسیدگی کند. احتمالاً مادر لُرد از شکسپیر خواسته است تا غزلیاتی به نیابت از او بسراید و فرزند وی را به ازدواج ترغیب کند (ابجدیان، ۱۳۷۶: ج ۳، ۱۸۹).

How much more praise deserved /thy beauty's use/If thou couldst
answer "This fair child of mine

Shall sum my count and make my old excuse/Proving his beauty
by succession thine!

This were to be new made when thou art old/And see thy blood
warm when thou feel'st it cold.

(Shakespeare, 2004: 719)

پس آنکه بس ستایش لایق و سهم تو باشد
دفاع از خود توانستی اگر همچون پدر کرد
که فرزندم حسابم را دهد، غُذرم بخواهد
که زین ره لطف او خواهد جمالت مستمر کرد
بدینسان پیر اگر گردی حیاتی نو بیابی
و خونت را بینی گرم، اگر سرماگذر کرد
(شکسپیر، ۱۳۸۰: ۱۶۰)

So thou, thyself out-going in thy noon/Unlook'd on diest, unless
thou get a son.(Shakespeare, 2004: 720)

پس ای یارم تو که عمرت گذشت از نیمه اینسان
چو فرزندت نباشد وقت مرگ گریی چو باران

۲- نور و گرما (استعاره) برای ممدوح

نور و گرما همه جا بار معنایی مثبت دارد اما باید در نظر داشت که در فضای
همیشه مه گرفتهء لندن، خواسته‌ای بس دلپذیر است.

Shall I compare thee to a summer's day?
Thou art more lovely and more temperate
(Shakespeare, 2004: 721)

با روشنی گرم وجودت به چه مانی؟
شاید که تو یک روز درخشنده تابستانی
(شکسپیر، ۱۳۸۰: ۳۶)

All days are nights to see till I see thee,
And nights bright days when dreams do show thee me.
(Shakespeare, 2004: 723)

تا که رویت را نبینم روز روشن می شود چون شام تار
شب شود چون روز روشن گرنشانم می دهی چشمان خود
(مقدم، ۱۳۸۰: ۷۰)

۳- جاودانگی ممدوح در شعر

شکسپیر جاودانگی نام ممدوح را در گرو شعر خود می‌داند، نه نام نیکی که از وی در یاد مردم باقی خواهد می‌ماند. شکسپیر کتاب منظوم خود «نوس و آدونیس» را به اسم گُنت ساوتمپتون در آورد و نام او را جاودانه ساخت. «گُنت نیز برای آن که شکسپیر باز هم اشعار بیشتری را به نام او کند، از وی دعوت کرد که در کاخ او سکونت گزیند. شاعر نیز به کاخ او رفت و مدتی را با وی به سر برد» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۴۹-۵۰):

You still shall live such virtue hate my pen
Where breath most breathes, even in the mouths of men
(Shakespeare, 2004: 727)

و با نیروی شعرم زنده خواهی تا ابد بود بدینسان من تو را تا عمر انسان‌ها گشانم
(شکسپیر، ۱۳۸۰: ۱۳۰)

۴- زیبایی ممدوح

زیبایی در اغلب غزل‌های شکسپیر در معنای ظاهری خود مطرح است. این امر نشان می‌دهد او با فلسفه و دیدگاه افلاطون در خصوص زیبایی، آشنایی نداشته است. (ابجدیان، ۱۳۷۶: ۲۱۴). غزل‌های او با وجود جذابیت‌های کلامی، فاقد سوز و گداز و شوریدگی و احساسات و عواطفی است که به شعر غنایی جان می‌بخشد. او معتقد است که زیبایی و آراستگی ممدوح - همچون دیگر اعضای کالبدین وی روزی خاک می‌شود. تنها فرزندان و أخلاف او هستند که می‌توانند جمال و آراستگی وی را استمرار بخشند. برخی ابراز عقیده کرده‌اند که وصف جمال از سوی شکسپیر در برخی از غزلها، در واقع ستایش از جمال و زیبایی دوک پمبروک (Pembroke) است که جوانی ثروتمند و زیبا بود (ابجدیان، ۱۳۷۶: ج ۱، ۱۸۸، ۳). برخی نیز با استناد به سخنی از اُسکار وایلد، ستایش زیبایی از سوی شکسپیر را ناظر به حُسن و ملاحظتِ پسری خوب روی می‌دانند که در تماشاخانه ی او به حرفه ی

هنر پیشگی اشتغال می‌ورزیده و شکسپیر دل در گرو زیبایی او بسته بود(همان: ۱۸۹):

Him in thy course untainted do allow
For beauty's pattern to succeeding men.
(Shakespeare, 2004: 721)

تا که زیبایی یارم برسد نسل دگر بر سر راه خودت با رخ یارم مستیز
(شکسپیر ، ۱۳۸۰: ۳۸)

In all external grace you have some part,
But you like none, none you, for constant heart.
(Shakespeare, 2004: 724)

نصیبی برده‌ای از هر چه زیباست نظیرت در وفا، یک در هزارست
(شکسپیر ، ۱۳۸۰: ۸۲)

۵- سخاوتمندی ممدوح

شکسپیر که از ترس تعقیب جنایی(هریسون، ۱۳۶۷: ۶۰) و به روایتی دیگر، به خاطر ربودن گوزنی از آملاک سیر توماس لوسی (Sir Thomas Luc) تحت تعقیب قرار گرفته و به ناچار استراتفورده را ترک گفته بود(استوارت، ۱۳۸۹: ۳۰)، در آغاز ورود به لندن(۱۵۸۷م)، کار و مشغله ای نداشت و در نهایت فقر و فاقه روزگار می گذرانید. او به قدری در تنگنای معیشت بود که «ناگزیر به کار نگهبانی از اسبان (مِهتری) در جلوی سالن های تئاتر مشغول شد»(شکسپیر ، ۱۳۸۰: ۶). اما بتدریج با نوشتن نمایشنامه و اجرا و بازیگری در تئاتر و نیز سرودن اشعاری در طراز عالی، شهرتی فوق العاده کسب کرد. اینک دیگر هر یک از حاکمان و درباریان با سخاوتمندی در صدد جذب او بودند. در زمان سلطنت جیمز اول، در تحت حمایت وی و جزو دسته ی «بازیگران مخصوص شاه بود»(صورتگر، بی تا: ۳۱۵). زمانی گُرد ساوتمپتون مبلغ هزار پوند به شکسپیر

داده بود تا بتواند چیزی را که می خواهد، فراهم کند(هریسون، ۱۳۶۷: ۵۴).
شاعر نیز در پاسخ به سخاوت مندی او چنین گفته بود «آن چه کرده ام از آن
شماست، آن چه باید بکنم نیز از آن شماست»(همان: ۶۹):

Speak of the spring and and foison of year

The on doth shadow of your beauty show

(Shakespeare, 2004: 724)

یکی زیبایی رویت نماید ز آن دیگر سخن از جود یار است

(شکسپیر ، ۱۳۸۰: ۸۲)

For how do I hold thee but by thy granting?

And for that riches where is my deserving?

(Shakespeare, 2004: 727)

این همه ثروت که داری ارزش من در کجاست؟ پس عطای تو نگهدار تو در جان من است

(شکسپیر ، ۱۳۸۰: ۱۳۲)

۶-نواختن ساز

تنها هنر ممدوح که مورد ستایش شکسپیر قرار گرفته است، ساز نواختن
اوست. در آن زمان انگلستان کانون شعر و موسیقی بود. حتی ساده‌ترین روستایی
می‌توانست ویولن بنوازد. (موروا، ۱۳۶۸: ۲۷۶). در عصر الیزابت آوای موسیقی در
همه جا شنیده می‌شد. رهگذر ها از کنار هر قهوه خانه ای که می گذشتند، صدای
موسیقی به گوش می رسید. حتی در آرایشگاهها، اصلاح ریش و سبیل مشتری‌ها
با صدای چنگ همراه بود(استوارت، ۱۳۸۹: ۵۳). طبعاً در چنین حال و هوایی ،
ممدوح نیز می‌توانسته بهره ای از هنر نوازندگی داشته باشد:

How oft, when thou, my music, music play'st/Upon that blessed
wood whose motion sounds

With thy sweet fingers, when thou gently sway'st/The wiry
concord that mine ear confounds,

Do I envy those jacks that nimble leap/To kiss the tender inward
of thy hand(Shakespeare, 2004: 731)

تو ای آهنگ من، آنگه که با سازی نوازی
به روی چوب خوشبختش تو با انگشت نرمت
چنان برخیزد آهنگ خوشی از روی سازت
وبا انگشت خود با هرکلید در رمز و رازی
به هر سیمی نوای بس دل‌انگیزی نوازی
که گوشم را به حیرت افکنی هر دم به سازی
(شکسپیر، ۱۳۸۰: ۱۶۰)

غایت‌شناسی مدایح سعدی

نخستین هدفی که می‌توان برای مدیحه گفتن سعدی در نظر گرفت، سپاس-گزاری اوست در مقابل حفاظت از فارس در برابر هجوم وحشیانه مغول و نیز عمارت و آبادانی و دادگری پادشاه که در ظل سایه او مردمان در آسایش زندگی می‌کردند. هدف دیگر سعدی اندرز دادن است. به عنوان نمونه، در قصیده‌ای که در ستایش شمس‌الدین محمد جوینی صاحب دیوان سروده است، همه پنجاه و چهار بیت مطلع اول را تماماً موعظه کرده و اندرز داده است (سعدی، ۱۳۶۶: ۹۰۷-۹۰۵). در قصیده‌ای دیگر، بیست و چهار بیت نصیحت، و تنها چهار بیت مدح است (سعدی، ۱۳۶۶: ۹۲۴-۹۲۲) و قصیده دیگر، سی و سه بیت پند و اندرز، چهار بیت مدح و چهار بیت دعا (سعدی، ۱۳۶۶: ۹۵۴-۹۵۳).

مراد سعدی از انشاد زحمت خدمت نصیحت است به سیم قبول شاهنشاه
(سعدی، ۱۳۶۶: ۹۴۰)

غایت‌شناسی مدایح شکسپیر

همان‌گونه که از زندگی‌نامه شکسپیر مشخص است (موروا، ۱۳۶۸: ۲۷۴) و نیز به اعتراف خودش (Shakespeare, 2004: 727) او تنها برای یافتن پشتیبان مالی به مدیحه‌سرایی روی آورده بود. شکسپیر در مدایح خود به هیچ ویژگی ارزشی و درخور ستایشی از ممدوح (جز زیبایی و ساز زدن) اشاره ندارد و هرچه می‌گوید در حقیقت برای خوشایند ممدوح است. حتی آن‌جا که ممدوح را از گذر عمر و تاراج زمان می‌ترساند و تشویق به دوام نسل و بقای فرزند می‌کند، نه برای خیر و صلاح ممدوح و یا مصلحت مردم، بلکه در ازای دریافت مال و به سفارش مادر ممدوح است که ترغیب به زاد و ولد می‌کند (ابجدیان، ۱۳۷۶: ۱۸۹).

نتیجه

مدایح سعدی نه از نوع درباری، دروغین و چاپلوسانه، بلکه حقیقتی تاریخی و مستند و منطقی است. در کنار فضایل اخلاقی و رفتاری ممدوح، گاه زیبایی ظاهری او را هم ستایش کرده است. او نه برای دریافت صله، که برای پند و اندرز دادن، به مدح بزرگان پرداخته است. سعدی مدح را بهانه کرده است تا به حکام گوشزد کند که مراقب رفتار خویش باشند و جانب رعیت را نگه دارند و بهترین صله‌ی خود را کاربستِ نصایحش دانسته است. با این‌که ممدوح شکسپیر تنها یک نفر است در مقایسه با سعدی که بیست و پنج ممدوح داشته ولی در مدیحه‌سرایی بسیار پرکارتر از سعدی است. برخلاف سعدی، شکسپیر تنها برای به دست آوردن پشتیبانی مالی به مدح پرداخته است. مدایح او نه به شایستگی ممدوح، بلکه فقط به زیبایی وی اشاره دارد. و در قیاس با سعدی که سعادت محور است، مدایح شکسپیر بیشتر بر پایه عواطف و احساسات استوار است.

منابع

- ۱- ابجدیان، امرالله، تاریخ ادبیات انگلیس، ج ۴. شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۷۶.
- ۲- ابن سینا، حسین بن عبدالله، رسایل، تهران، انتشارات بیدار، ۱۴۰۰ هجری.
- ۳- استوارت، فلیپا، زندگینامه‌ی ویلیام شکسپیر، ترجمه‌ی خسرو شایسته. تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۸۹.
- ۴- اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مفصل ایران، به کوشش دبیرسیاقی. تهران: خیام، بی‌تا.
- ۵- بهار، محمدتقی، تصحیح تاریخ سیستان، تهران: زوار، ۱۳۱۴.
- ۶- بیهقی، ابوالفضل، تاریخ بیهقی، به اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، تهران: وزارت فرهنگ، ۱۳۲۴.
- ۷- خواند میر، غیاث الدین بن هماد الدین الحسینی، تاریخ حبیب السیر، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی، تهران: کتاب فروشی خیام، ج ۴، ۱۳۵۳.
- ۸- رازی، شمس قیس، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۰.
- ۹- رزمجو، حسین، شعر کهن در ترازوی نقد اسلامی، ج ۲. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- ۱۰- زرکوب شیرازی، احمد، شیراز نامه، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
- ۱۱- زند، میخائیل، نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، ترجمه اسدپور و پیران‌فر. تهران: پیام، ۱۳۵۱.
- ۱۲- سعدی، مصلح‌الدین، کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: ققنوس، ۱۳۶۶.
- ۱۳- _____، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۱.
- ۱۴- شفیعی کدکنی، محمدرضا، مفلس کیمیا فروش، تهران: سخن، ۱۳۸۴.
- ۱۵- شکسپیر، ویلیام، غزل‌های شکسپیر، شرح اشعار محمد همایون‌وش، ترجمه منظوم بهنام مقدم (م.رها). تهران: نقش و نگار، ۱۳۸۰.
- ۱۶- شهیدی، سید جعفر، تطور مدیحه‌سرایی در ادبیات فارسی تا قرن ششم، نامه مینوی، تهران: سنایی، ۱۳۵۰.

- ۱۷- _____، *مدیحه‌های سعدی*، مجله یغما. شماره ۳۲، ۱۳۷۰.
- ۱۸- صفا، ذبیح‌الله، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۳. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱.
- ۱۹- صورتگر، لطفعلی، *تاریخ ادبیات انگلیس*، تهران: انتشارات علمی (چاپ اول)، بی تا.
- ۲۰- قزوینی، محمد، *ممدوحین شیخ سعدی*، تهران: مجله تعلیم و تربیت، ۱۳۱۷.
- ۲۱- کاشی، عبدالعزیز (قرن هفتم)، *روضه الناظر و نزهه الخاطر* (نسخه خطی کتابخانه اونیورسیتته)، فیلم ۴۱۷، نسخه عکسی شماره ۵۳۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- ۲۲- مستوفی، حمداله، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۲۳- موروا، آندره، *تاریخ انگلستان*، ترجمه‌ی غلام‌علی قاسمی، تهران: امروز، ۱۳۶۸.
- ۲۴- واعظ کاشفی سبزواری، حسین، *بدایع الأفكار فی صنایع الأشعار*، ویراسته میر جلال الدین کزازی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۹.
- ۲۵- وزین‌پور، نادر، مدح، *داغ ننگ بر سیمای ادب فارسی*، تهران: معین، ۱۳۷۴.
- ۲۶- وصّاف الحضرة، *تحریر تاریخ و صّاف*، به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.
- ۲۷- وطواط، رشیدالدین محمد، *حدایق السّحر فی دقایق الشّعر*، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنایی - کتابخانه طهوری، ۱۳۶۲.
- ۲۸- هریسون، جی بی، *آشنایی با شکسپیر*، ترجمه‌ی منوچهر امیری. تهران: سروش، ۱۳۶۷.
- ۲۹- یوسفی، غلامحسین، *فرخی سیستانی، بحثی در شرح احوال و روزگار و شعر او*، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰.

30-Cuddon, J.A. **Dictionary of the Literary Terms**. Tehran: Rahnama, 1998.

31-Encyclopaedia Britanica,,15thEdition,University of Chicago. 30 volume,1975.

32-Shakespeare, William. **The Complete Works**. Published by Gedess&Grosset, David Dale, House. New Larank.ML11 9DJ. Scotland, 2004.

33-O'Farrell, Brian. **Shakespeare's Patron: William Herbert, Third- Earl of Pembroke 1580 – 1630**Politics, Patronage And Power. London: Continuum International Publishing Group The Tower Building, 2011.

All Sources in English

- 1-Abjadian, Amrollah. **Tarikh-e adabiát-e Engelis**. Shiraz: Shiraz University, 1997.
- 2-Bahár, Mohammad Taghi. **Tas-hih-eTárikh-eSistán**. Tehran: Zavvár Publication, 1935.
- 3-Beyhaghi, Abolfazl. **Tárikh-e Beyhaghi**. Ghani and Fayyáz (Emend). Tehran: Ministry of Culture.
- 4- Cuddon, J.A. **Dictionary Of TheLiterary Terms** .Tehran: Rahnam publication, 1998.
- 5-Eghbál-e Áshtiyáni, Abbás. **Tárikh-e Mofassal-e Irán**. Dabirághi (Emend). Tehran.
- 6-EncyclopadiaBritanica. 15th Edition. **USA:University of Chicago**. Vol. 30, 1975.
- 7-Ghazvini, Mohammad. **Mamdoohin-e SheykhSa'di**. Tehran :Talim -u Tarbiyat, 1938.
- 8-Harrison, J.B. **ÁshenáeiBáShakespear**. Manoochehr Amiri (Trans). Tehran: Soroosh, 1988.
- 9-IbnSina, Hosein-ibnAbdollah. **Rasáyel**. Tehran: Bidár, 1979.
- 10-Kashi, Abdolaziz (13th.A.D). **Rowzat-un NázerVaNozhat-ulKháter**. Manuscript No.417. Tehran: University of Tehran: Central Library.
- 11-KhándMir, Ghiyás-ud Din. **Tárikh-e Habib-us Siyar** .Dabir Siyághi (Emend). Tehran Khayyám, 1974.
- 12-Moroá, Andre. **Tárikh-eEngelestán**. GholamaliGHasemi (Trans) .Tehran: Emrooz Publication, 1989.
- 13-Mostowfi, Hamd-ulLah. **Tárikh-Gozideh**. AbdolHoseinNavaei (Emend). Tehran: Amir Kabir publication, 1985.
- 14- O'Farrel, Brian, **Shakespear'sPatron: WilliamHerbert**. Third Earlof Pembroke 1580-1630 Politics, Patronage anPower. London: Continuum International Publishing Group The Towr Building, 2011.
- 15-Rázi, ShamsGhays. **Almojam-Fi-Maáyir-el-Ashár-el-ajam**. MohammadGhazvini (Emend). Tehran: Zavvár, 1981.
- 16- Razmjoo, Hosein. **Sher-e Kohan Dar Tarázoo-ye Naghd-e Eslámi**. Mashad: Ástán-e Ghods-e Razavi publicayion.
- 17-Sa'di, Moslehoddin. **Kollyát**. MohammadAli Foroughi (Emend). Tehran: Ghoghnoos, 1971.

18. _____ **Boostán**. Gholamhosein Yousofi (Emend). Tehran: Kharazmi Publication, 1991.
- 19-Safa, Zabih-ullāh **Tárikh-e Adabyát Dar Irán**. Vol .3 .Tehran: Amir kabir Publication, 1972.
- 20-Shafiei Kadkani, Mohammad Reza. **Moflese Kimiyá Foroush**. Tehran, Sokhan, 1994.
- 21-Shahidi, Seyyed Jafar. **Tatavvor-e Madiheh Saráyi Dar Adabyát-e Fársi Tá Gharn-e Sheshom. Nameh ye minovi**. Tehran: Sanaei, 1971
- 22- _____ **Madiheh-há Ye Sa`di**, Journal of Yaghma , Sa`di. No.32, 1991.
- 23-Shakespear, Willyam. **Ghazalhá-ye shakspear**. Translated by Behna`m Moghaddam. Tehran: Naghsh-u Negar Publication, 1990.
- 24-_____. **The Complet Works**. Published by Gedes & Grosset, David Dale House. New Larank. MI1 19DJ. Scotland, 2004.
- 25-Sooratgar, Lotfali. **Tárikh-e Adabyát-e Engelis**. Tehran: Elmi Publication , No date.
- 26-Stuart, Flipa. **Zendegi NámeH-ye Willyám Shakspear** .Khosrow Sháyesteh (Trans). Tehran: Elmi-Farhangi Publication, 2010.
- 27-Vaez Kashefi Sabzevari, Hosein. **Badáye'-ul Afkár Fi Sanáye'-El Ashár**. Mir Jaluddin Kazzazi (Emend). Tehran: Nashre Markaz, Publication, 1990.
- 28-Vassaf Ulhazreh. **Tahrir-e Tárikhe Vassáf** .Abdolmohammad Ayati (Emend). Tehran: Moasseseh Ye Motaleat Va Tahghighat-e Farhangi, 1993.
- 29-Vatvat, Rashid Uddin. **Hadáyegh-us Sehr Fi Dagháyegh-eshe`r**. Abbas Eghbal Ashtyani (Emend). Tehran: Sanaei & Tahoori Publication, 1983.
- 30-Vazin Pour, Nader. **Madh, Dágh-e Nang Bar Simá-ye Adab-e Fársi**. Tehran: Moein Publication, 1995.
- 31-Yousofi, Gholam Hosein. **Farrokhi Sistáni**, Bahsi Dar sharh-e Ahvál Va Roozegár Vashe'r-e U. Tehran: Elmi Publication, 1991.
- 32-Zand, Mikhaeil. **Noor-o- Zolmat Dar Tárikh-e Adabyát-e Irán**. Asadpoor & Piran Far (Trans). Tehran: Payám Publication, 1972.
- 33-Zarkoob Shirázi, Ahmad. **Shiráz NámeH** Esmaeil Váez Javadi. Tehran: Bonyadfarhang Iran publication, 1971.

